

درکی نو از ملتی کهن

«دموکراسی و هویت ایرانی» کتابی برای خواندن و به کار بستن

در مؤسسه‌ای به پژوهش درباره‌ی ایران در انگلستان مشغول است. مجتهدزاده ارتباط مناسب و فعالی با محافل و نهادهای دیپلماتیک داخلی و برخی دانشگاه‌ها و مطبوعات حال حاضر ایران داشته است و دارد. برخلاف بسیاری از روشنفکران و صاحب‌نظران گریزان از مسائل داخلی یا خلوت‌گزیده، در پیشبرد مسائل نظری و عملی سیاست در ایران پویایی دارد و برای اعتلای اندیشه‌ی سیاسی، فکر دموکراسی و نظریه‌ای برمخوّر منافع ملی، کوششی مستمر داشته است.

کتاب «دموکراسی و هویت ایرانی» اثری ساده و در عین حال پرمحتوا است. نویسنده به شیوه‌ی استادان برجسته‌ی انگلیسی - اعم از مورخان و فیلسوفان و اندیشوران سیاسی - بسیار صریح و روشن به طرح مسائل پرداخته و هیچ‌گاه با بیان دوپهلوی و لغزنده یا مبهم که موهوم خواننده را دچار حیرت و سرگردانی نکرده است. می‌دانیم که متفکران و نویسندگان نامدار انگلیسی از اسقف بارکلی تا برتراند راسل در فلسفه، و از ادوارد گیبسون تا آرنولد توین‌بی و راپر در تاریخ، و از سرتامس مور تا کارل پوپر و آیزایا برلین در اندیشه‌ی سیاسی، همواره به سنت روشن‌نویسی و دوری از ابهام و تعقید وفادار بوده‌اند. آنان به استمرار سنتی مساعدت کردند که بر مبنای آن روشنی و وضوح کلام یک فضیلت و سادگی و صراحت در بیان، ارزش محسوب می‌شود. برخلاف سنت رمانتیسیم و اگریستانسیالیسم فرانسوی که استعاره و بیان ادبی را تا حد تحول فلسفه به داستان و رمان، اعتبار و ارزش قلمداد می‌کرد و یا فلسفه‌ی آلمانی که از شعر تا بیان معقد و سنگین فلسفی را اوج فلسفه قلمداد می‌کرد و فیلسوفانی هم‌چون نیچه و کانت و هگل سرآمدن آن بودند. در انگلستان، سنتی پایدار از ترکیب «دقت و صراحت وضوح» بنیان نهاده شد و هنوز ادامه دارد. تفکر پراگماتیک امریکایی نیز زایده و محصولی از همین فرهنگ است، اما میان نگارش انگلیسی و امریکایی فاصله‌ای دیده می‌شود. امریکایی‌ها با دست و دلبازی غریبی به کلمات میدان می‌دهند و از تفصیل و سادگی به وضوح می‌رسند، اما نثر آکادمیک و اصیل انگلیسی، علاوه بر وضوح و صراحت، فخیم و غنی و جذاب نیز هست. بالاخره باید از شکسپیر تا ایلیوت، اثری از این غنای زبانی در نثر همه‌ی نویسندگان برجسته‌ی انگلیسی دیده شود، که دیده می‌شود.



■ درباره‌ی دموکراسی و هویت ایرانی
 ■ پیروز مجتهدزاده
 ■ تهران، انتشارات کویر، چاپ اول، ۱۳۸۶

ارزش کتاب «دموکراسی و هویت ایرانی» چنان است که اگر ممکن بود به همه‌ی دولت‌مردان، دیپلمات‌ها و روشنفکران ایرانی توصیه می‌کردیم حتماً آن را بخوانند. نویسنده‌ی کتاب، دکتر پیروز مجتهدزاده، یکی از صاحب‌نظران مسائل سیاسی، به‌ویژه در حوزه‌ی ژئوپولیتیک است و تاکنون مقاله‌ها و کتب متعددی در این باب تصنیف و تألیف کرده است. مجتهدزاده، دانش‌آموخته‌ی دانشگاه آکسفورد و از شاگردان ژان گاتمن، نظریه‌پرداز جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک مدرن است و خود نیز هم‌اکنون علاوه بر تدریس و پژوهش آکادمیک،

دموکراسی در جامعه‌ی ایرانی هنگامی واقعیت می‌یابد که در اندیشه‌ی مردم نقش یافته و مکانیزم عرضه و تقاضا برای دموکراسی را به حرکت درآورده باشد و ما نشانه‌هایی از این مکانیزم در جامعه‌ی ایرانی در دست داریم

غرب می‌داند و هرگونه پیشرفت و توسعه‌ی علمی را در انحصار غرب می‌بیند... (۱۴ - همه‌ی شماره صفحات از متن کتاب است). جستار بالا، یکی از مفروضات پایه و ساده در نظر مجتهدزاده است. فرضی که بدیختانه کاملاً درست و غیرقابل چشم‌پوشی است. انفعال در برابر دانش وارداتی و اسارت در بستر سنن عامیانه و بی‌فایده، ما را از هر دو محروم ساخته و امکان سازش و پویش میان دو جنبه‌ی اساسی حیات ما را از میان برده است. دو جنبه‌ای که نویسنده با اصطلاحات «مادی» و «عرفانی» از آن‌ها یاد کرده و چندین مترادف و مشابه دیگر هم در زبان معاصر پارسی می‌توان برای آن یافت - با کمی تفاوت‌ها و تشابه‌ها. به این ترتیب، وحدت و تمامیت هویت ایرانی سال‌ها و بلکه دهه‌هاست که دست‌خوش ضعف و زلزله‌ای غم‌انگیز شده است. این فتور و بیماری چه نام دارد و اهل فرهنگ و سیاست و اندیشه چگونه باید با آن روبه‌رو شوند؟ درحالی که فقدان بصیرت در برخی بدیهیات به آن دامن می‌زند.

«برخی از ایرانیان دانشگاهی تا آن اندازه در برابر غرب مرعوب‌اند که حتی مطالعه درباره‌ی کشور خود را به گفته‌های به‌چالش‌درنیا آمده‌ی غربیان محدود می‌سازند. برای مثال، یکی از پرسش‌های امتحان ورودی دوره‌ی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه‌های کشور در سال تحصیلی (۱۳۸۵-۱۳۸۴) این بود که در چه سالی نام این کشور از «پارس» به «ایران» دگرگون شد؟ جای تأسف فراوان دارد که در میان جغرافی‌دانان سیاسی، هستند کسانی که نمی‌دانند آن چه در سال ۱۹۳۵ روی داد، این بود که دولت رضاشاه از طریق سفیران ایرانی در کشورهای جهان به آنان یادآور شد که نام این کشور همیشه ایران بوده و از آنان خواست تا از به‌کار بردن نام‌های دیگر، از جمله کلمه‌ی پرشیا Persia «پارس»، به عربی «فارس» در نامیدن این کشور خودداری ورزند.» (۱۶)

این ناآگاهی مضاعف و جهل مرکب، در اغلب موارد، از بدیهیات عامیانه تا مطالعات روشنفکرانه دیده می‌شود. «حتی در استفاده از زبان که نخستین وسیله برای تفهیم و تفاهم علم است، انضباط ضروری در کار نیست و واژه‌سازی‌های غیرحرفه‌ای و نارسا (مثلاً در زبان فارسی) گواه بارزی است. تلاش برای آراستن ظاهری فریبنده برای پنهان کردن کمبودهای موجود در محتوای علمی و عدم انضباط در استفاده از زبان علمی. استفاده‌ی مکرر از واژه‌های اروپایی و اشاره‌ی پی‌درپی به نام دانشمندان غربی در تکلم فارسی میان روشنفکران ایرانی نوعی تشخیص است برای ارباب شنوندگان و پنهان کردن کمبودها...» (۱۷)

مجتهدزاده این انتقادهای را در پیش‌گفتار جالبش بر کتاب می‌آورد، اما

به نظر می‌رسد پیروز مجتهدزاده همه‌ی این خصوصیات را در هنگام تحصیل و پژوهش و زندگی در انگلستان فرا گرفته است، اما در زبان فارسی باید بهره‌ای بیشتر از ظرفیت و زیبایی‌شناسی این زبان داشته باشد. حتی اشتباهاتی در متن و در نگارش کلمات و جملات کتاب‌ها و مقاله‌هایش دیده می‌شود که امیدواریم غلط مطبعی باشد. هرچند با این همه، باز هم چیزی از ارج و اعتبار کارهای او کاسته نمی‌شود، ولی اگر چنین کند، بی‌گمان بر قدر و منزلت آثارش بسیار افزوده خواهد شد.

مجتهدزاده در کتاب مورد بحث ما در این مقاله، با وفاداری مطلق به سنت‌های آکادمیک و روش‌های علمی و پژوهشی، در آمیخته با شیرینی علاقه‌ی زایدالوصف به سرزمین مادری، چند مبحث مرتبط و بسیار مهم در باب ژئوپولیتیک، دموکراسی، اندیشه‌ی ایرانی، هویت ایرانی و ایضاً مصطلحات کلیدی در این عرصه را و چهره‌ی همت خود قرار داده است. این که بر روش علمی و سنت دانشگاهی نویسنده تأکید شد، نه از باب تکریم او، بلکه از باب مقایسه میان اثر وی و آثار ناروشن برخی روشنفکران و نویسندگان معاصر ماست که ابهام ذهنی خود را در نثر شلوغ و انباشته از اصطلاحات غریب و ترجمه‌های پنهان می‌کنند و تنها ضابطه‌ی ذهنی و نگارشی معتبر نزد ایشان نقل قول‌های بی‌فایده و بی‌چیده و پرتعقید از اسامی شهیر و گاه ناشناخته‌ی غربی است. حال آن که مجتهدزاده به نخستین شروط نگارش در حوزه‌ی تخصص خود وفادار است: تسلط بر موضوع، روش مناسب، منابع لازم و شیوه‌ی بیان روشن که در مجموع موجب تأثیر کلام، گسترش دانش مورد بحث و احترام به خواننده خواهد بود.

این مسائل در جای‌جای کتاب دیده می‌شود. مجتهدزاده با بیان برخی ناهمواری‌ها و مشکلات فکر سنتی در ایران، از زمان‌های گذشته تا عصر حاضر، به نقد آن‌ها پرداخته و هر جا لازم بوده است به این نقد مشفقانه میدان می‌دهد. پیش‌گفتار کتاب، مملو از چنین مباحثی است: «زندگی اجتماعی خاور سنتی، هنوز در موارد بسیاری، بر اساس «هر آن چه پیش آید، خوش آید» پی‌گیری می‌شود. در مقابل، آن‌جا که درک شود رمز حل مسائل جامعه در روی آوردن به زندگی علمی نهفته است، گاه چنان نسنجیده و غیرعلمی برخورد می‌شود (مانند حرکات شتاب‌زده‌ی برخی از «اصلاح‌طلبان» در دهه‌ی ۱۳۷۰ خورشیدی) که دستاوردش جز افزایش آشتی‌ناپذیری دو جنبه‌ی مادی و عرفانی زندگی اجتماعی نیست. در همین راستا، ضمن این که جامعه در خاورزمین اصرار دارد به ارزش‌های سنتی و عرفانی خود سخت پایبند باشد و برخود ببالد که زمینه‌های اولیه و با اهمیت همه‌ی علوم و فنون در شرق ساخته شده است، در بیشتر موارد محیط دانشگاهی خاورزمین خود را مرعوب و مغلوب باخترازمین می‌شناسد. علوم نورا یک‌سره از آن

مجتهدزاده به نخستین شروط نگارش در حوزه‌ی تخصص خود وفادار است: تسلط بر موضوع، روش مناسب، منابع لازم و شیوه‌ی بیان روشن که در مجموع موجب تأثیر کلام، گسترش دانش مورد بحث و احترام به خواننده خواهد بود

پیشرفته» (صفحات ۲۷ تا ۷۸) نمونه‌های این تازگی، صراحت و شهامت علمی به وضوح دیده می‌شود. اما هر چه پیش‌تر رویم، در فصول بعدی نکات جالب‌تری برای فراگرفتن دیده می‌شود.

اگر به دقت این نکات را دریابیم، نه فقط در آموختن که در به کار بستن و عرصه‌ی عمل نیز برای ایرانیان معاصر، توجه بدان‌ها بسیار مفید و ضروری خواهد بود.

در فصل اول، تاریخ ایران از منظر جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک مورد توجه قرار گرفته است. طبعاً این مبحث، برخی مشترکات اصطلاحی و وابستگی‌های علمی به علوم نزدیک، نظیر اندیشه و علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل و تاریخ دارد. مجتهدزاده با نقد تاریخ‌نگاری ایرانی، اشکالات و تحریفات آن را مورد توجه قرار می‌دهد. بنظر او، برخی از تحریفات در حقایق و کژاندیشی‌های ویران‌کننده در این عرصه «باید در مطالعات تاریخ و جغرافیای سیاسی ایران به درستی شناخته شود...» (۳۰) از جمله‌ی این موارد: وارونه‌نویسی تاریخ که شامل تمرکز بر قهرمان‌پروری و اختلافات خاندان‌ها و تقلیل تاریخ به برخی باندها و احزاب و افراد می‌شود. جداسازی ایران و اصالت‌های ایرانی از اسلام و ارزش‌های دینی به نحوی که برخی گذشته‌ی باستانی ایران را به کلی منکر و با آن از دست‌باز می‌آیند. در این‌جا، مجتهدزاده نظریه‌ی جالبی ارائه می‌کند. او می‌گوید: «این‌گونه به نظر می‌آید که افرادی از اعضای پیشین حزب توده که در مکتب آن حزب مأمور شده از سوی شوروی در ایران، شیوه‌ی نفاق‌افکنی میان ملت ایران و ویران کردن کشور ایران را آموخته‌اند. آنان امروز آشکارا در لباس مشخص جدایی‌خواهی از برخی حرکت‌های پان‌ترکیستی و پان‌عربیستی مأمور شده از سوی محور ضدایرانی نومحافظه‌کاران آمریکایی و صهیونیست‌های اسرائیلی حمایت می‌کنند. گویی آنان جدایی میان ایران و اسلام را بهترین وسیله برای تجزیه‌ی ایران و جدایی استان‌های آذربایجان، کردستان و خوزستان از ایران یافته‌اند.» (۳۳) این نکات جالب است و نمونه‌ای است از همان بی‌پروایی و شهامت در بیان منظور از سوی نویسنده که قبلاً ذکر شد. در مقابل این دیدگاه، و پس از نقد آن از چند منظر دیگر، به این آموزه‌ی صحیح می‌رسیم که می‌باید در ذهن و ضمیر و شخصیت هر ایرانی علاقه‌مند به ایران و دل‌سوخته‌ی میهن جای‌گیر شود: «میان اسلام و ایران باستان هرگز نفاقی نبوده و خصومتی وجود نداشته است. اسلام هرگز تمدن ایران پیش از اسلام را امری «واهی» و «نادرست» قلمداد نکرده است. بلکه اسلام یکتاپرستی نوینی را به ایران معرفی کرد و از فرهنگ و تمدن باستانی ایران بهره‌ی فراوان گرفت.» (۳۴) این نکات اگرچه بدیهی به نظر می‌رسد، اما از آن رو مهم است که هنوز چند گروه از توهم‌زدگان و نابخردان وجود دارند که این یگانگی فرهنگی میان هویت کهن و مستمر ایرانی و ایمان

علوم انسانی است که بیشترین مشکلات در توسعه‌ی علم و افزودن بر علم نمایان و چاره‌جویی برای خروج از این بن‌بست خطرناک را دیکته می‌کند

در بیشتر موارد محیط دانشگاهی خاورزمین خود را مرعوب و مغلوب باخترزمین می‌شناسد. علوم نورا یک‌سره از آن غرب می‌داند و هر گونه پیشرفت و توسعه‌ی علمی را در انحصار غرب می‌بیند

در آن‌ها معطل نمی‌ماند. به ارائه‌ی راه‌حل می‌پردازد. او دانشگاه را مهم‌ترین مکان برای آشنایی با اصول و مفاهیم در زمینه‌های گوناگون زندگی علمی جامعه می‌داند و این که «در دانشگاه است که دانش‌پژوه باید بیاموزد که هدف او از آموزش و پژوهش، افزودن بر علم از راه انتقاد و تحقیق برای اختراع در علوم تجربی و اکتشاف در علوم انسانی است. علوم انسانی است که بیشترین مشکلات را در توسعه‌ی علم و افزودن بر علم نمایان و چاره‌جویی برای خروج از این بن‌بست خطرناک را دیکته می‌کند.» (۱۸) برای مواجهه با این مسائل، باید چهار نکته را مورد توجه قرار داد و به‌خوبی از آن‌ها بهره گرفت:

۱- استفاده از زبان به عنوان وسیله انتقال مفاهیم...
 ۲- آشنایی با لزوم رعایت علم در زندگی و شیوه‌ی فراگیری و گسترش آن... (با این توضیح که تفکر علمی در علوم انسانی باید در چهار عرصه ورزیدگی ضروری کسب کند: الف - حصول بی‌طرفی دانشگاهی نسبت به افراد و مسائل مورد مطالعه و پژوهش. ب - تهی کردن اندیشه از هر گونه پیش‌داوری نسبت به موضوع مورد تحقیق. ج - استناد کردن هر ایده، نظر یا مطلب کشف‌شده به اسناد قطعی و دست‌اول و د - واقع‌گرایی از راه برخوردی - تحلیلی و تلاش پژوهشی از دیدگاه برخوردی - انتقادی با مسائل.)
 ۳- آشنایی با اصول و مفاهیم استانداردشده‌ی علمی در هر مبحث علمی.

۴- توجه به نظریه‌های دیگران برای تقویت نیروی تفکر و ابتکار برای افزودن بر علم، و اجتناب از کلیشه کردن چارچوبی از نظریات نام‌های غربی و تکرار آن‌ها... (۱۸ تا ۲۴)

این‌گونه، نویسنده روش‌ها و تکنیک‌های پژوهش علمی را در برابر عادات و شیوه‌های غیرعلمی یا شبه‌علمی مطرح می‌کند و تفاوت میان محفوظات و دانش زنده و انتقادی علمی را مورد تأکید قرار می‌دهد. او خود می‌کوشد از تکرار و عادات مذکور دوری کند و به‌همین دلیل مدعای صادقی دارد آن‌جا که در فرجام پیش‌گفتار می‌نویسد:

«در این اثر، خواننده مکرراً به موارد و مطالبی برخورد خواهد کرد که نه تنها برایش تازگی دارد و عرضه‌ی اشکال علمی آن موارد و مطالب می‌تواند در دیده‌ی برخی از خوانندگان، ناشی از «بی‌پروایی» نگارنده در مقابل اقیانوس تهمت‌های پرستندگان عقل کهن قلمداد شود و یا به حساب «عدم محافظه‌کاری»های مرسوم از جانب وی گذارده شود...» (۲۴-۲۵)

در نخستین فصل کتاب، «آشنایی با مفاهیم پایه: «اهمیت بازنگری تاریخ در راه خودشناسی ملی، نگاهی به جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک

**میان اسلام و ایران باستان هرگز
نفاقی نبوده و خصومتی وجود نداشته
است. اسلام هرگز تمدن ایران
پیش از اسلام را امری «واهی» و
«نادرست» قلمداد نکرده است**

این سرود بود که نابغه‌ی صفوی پادشاهی مستقل ایرانی خود را در این سرزمین اعلام کرد و ژئوپولیتیک تمام‌عیار شیعه را دست‌مایه‌ی دوباره‌ی پیدایی ایران یک‌پارچه و مستقل ساخت و تاخت‌وتاز آل عثمان به نام خلافت سنی را در نیمه‌ی خاوری جهان اسلام متوقف کرد. این دوباره‌ی پیدایی جغرافیایی - سیاسی که در حقیقت رنسانس دوم ایران بود؛ ژئوپولیتیک شیعه را در اوج اثرگذاری‌ها، برای نخستین بار در تاریخ به جلوه درآورد و به نتایج دل‌خواه رسانده و جاودانه ساخته است، مگر آن که دسیسه‌های جدیدی در چارچوب تخیلاتی چون هلال شیعه از سوی غریبان و همدستان عربی آنان نسبت به موجودیت ایران تردید آفریده و بازگشت خشم‌آلود ژئوپولیتیک شیعه را تشویق نماید. «(۷۵) فصل دوم با عنوان «دموکراسی (مردم‌سالاری) و هویت» (صفحات ۷۹ تا ۱۲۰) به تعریف و تحلیل مفهوم دموکراسی در چارچوب روابط حکومت و ملت و مکانیزم انتخابات به‌عنوان روش حفظ و پیش‌دموکراسی پرداخته است. سپس تاریخچه‌ای از این اصطلاح مهم سیاسی و موقعیت آن در دنیای مدرن را برشمرده و سازوکارهای نقد درونی توسط احزاب، NGOها و اپوزیسیون را در یک نظام دموکراتیک بررسی کرده است. این مسأله از اهمیت بسیاری برخوردار است. زیرا می‌دانیم که «در فرهنگ سیاسی توسعه‌نیافته‌ی ایران، مخالفت تنها جنبه‌ی براندازانه دارد، و سنت مخالفت سیاسی در این فرهنگ، توسل به نیروهای بیگانه را برای براندازی نظام حکومتی تنها راه ابراز مخالفت سیاسی معرفی می‌کند. در این فرهنگ سیاسی توسعه‌نیافته، توجه نمی‌شود که در روابط بین‌الملل هیچ نیروی خارجی، وقت و امکانات خود را صرف «خدمت» صادقانه یا بشردوستانه به خواست‌های ملی کشورهای دیگر نمی‌کند و اگر قدرتی خارجی به توسل سیاسی جمعی از شهروندان کشوری دیگر برای براندازی نظام حکومتی آنان پاسخ مثبت دهد، قطعاً در پی منافع استراتژیک، ژئوپولیتیک، و یا اقتصادی و غیره‌ی خود در آن کشور است.» (۹۸)

در مقابل این شیوه، باید دموکراسی واقعی را آموزش داد. «در یک دموکراسی، آنچه مسلم است یک ملت با رأی دادن، شیوه‌ی اداره‌ی سرزمین را از سوی حکومت دیکته می‌کند. هم‌چنین یک ملت حق دارد که از راه انتقاد، اعتراض و حتی براندازی (البته بدون هم‌دستی با قدرتی خارجی که قصد صدمه زدن به منافع ملی و یکپارچگی سرزمینی کشور را دارد) مکانیزم اجرای اراده‌ی ملت را بهبود دهد، ولی در این رهگذر نمی‌توان مکانیزم انتخابات را تحریم یا تعطیل کرد.» (۱۰۱) در این شیوه، البته می‌توان تمایزاتی میان نهادهای بین‌المللی با دول خارجی قائل شد. مثلاً «در ابراز مخالفت سیاسی تا سرحد براندازی، توسل به نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد و ارگان‌های گوناگون آن،

اسلامی و مذهب شیعی را نمی‌پسندند و به طرق مختلف بدان خلل وارد می‌کنند. برخی ایران‌گرایان افراطی که غالباً در خارج کشورند و جز عظمت و شعارهای مربوط به عهود باستانی بر قلم و زبانشان جاری نمی‌شود و از هرآن‌چه از عصر تمدن اسلامی به ایران وارد شده بیزار و بلکه ناآگاه‌اند. برخی مارکسیست‌ها و کمونیست‌های سابق که به‌نام حقوق اقلیت‌ها، آتش تجزیه را تندتر می‌کنند و به نام رادیکالیسم و انقلابی‌گری، منازعات قوم‌گرایانه و آنا‌رشی را تقویت می‌کنند. برخی کشورهای خارجی که با صرف هزینه و رسانه‌های کم‌مایه، به تحریک برخی هم‌میهنان در مرزها اهتمام می‌ورزند. و بالاخره برخی متحجران و قشریون که با حمله به ارزش‌های باستانی و ملی ایرانی، در هر دو سوی، بدبینی ایجاد می‌کنند و تقابل میان ایرانیت و اسلامیت را با جهل و سخنان نابخردانه خود دامن می‌زنند.

مسأله‌ی بعدی در کژاندیشی و خلل تاریخ‌نگاری ایرانی، آن‌طور که مجتهدزاده نوشته: «تهاجم تبلیغات سیاسی عثمانی علیه تشیع و فدراتیو مشترک‌المنافع شیعی صفوی» است که بعدها از سوی برخی دیگر با نقد دوره‌ی متأخر صفوی و خرافات و افراط‌گری‌های مذهبی، و بدون توجه به اهمیت دوران اول صفویه ادامه یافت. سرانجام «تهاجم اندیشه‌های جهان - وطنی کمونیستی که ویران کردن تاریخی «وطن» را لازمه‌ی اجتناب‌ناپذیر واقعیت وطن‌جهانی دانسته‌اند» و نیز «تهاجم تبلیغاتی دهشت‌انگیزی که حزب بعث پیشین عراق در گذر چهل سال اخیر برای قرار گرفتن در مقام رهبری دنیای عرب، از راه ساختن یک هویت تماماً عربی به‌دور از هرگونه بارزه‌ی فرهنگی و مدنی ایرانی که در ازای بیش از دو هزار سال بر منطقه‌ی بین‌النهرین اثر گذارده بود.» (تلخیصی از صفحات ۳۰ تا ۴۰)

نویسندگان با این نقد، بر وارونگی تاریخ در ذهن معاصران و بیان خلل‌ها و مشکلات آن به مباحث ژئوپولیتیک می‌پردازد و برخی مفاهیم جدید در جغرافیای سیاسی را به دقت توضیح می‌دهد. او تعریف دقیق و حدبندی مشخص و علمی مصطلحات پایه را در این دانش به خوانندگان و دانشجویان عرضه می‌کند و شیوه‌ی استفاده از آن را در مباحث سیاسی و تاریخ سیاسی نیز می‌آموزد. از جمله «جغرافیای سیاسی» که دانش جدیدی است و از دهه‌ی ۱۹۷۰ م رونق تازه‌ای پیدا کرد و سپس مفاهیم کنسور و ملت و دولت و ژئوپولیتیک و تمایز جغرافیای سیاسی از سیاست جغرافیایی و برخی مثال‌های معاصر برای فهم دقیق مباحث. دو مطلب پایانی بسیار مهم در این فصل وجود دارد با عناوین: «شکل‌گیری ژئوپولیتیک امریکایی و مسأله‌ی محیط زیست» و «ژئوپولیتیک شیعه». در این دو بحث، به‌دقت به مسائل معاصر مهم جهان، یکی در ارتباط با ایالات متحده و دیگری در رابطه با ماهیت تحولات ایرانی در خاورمیانه و نقش قدرت‌های بزرگ در مقابله با قدرت ایرانی شیعی، پرداخته شده است. این فصل، که باید ناشر کتاب را به دلیل عدم ویراستاری و پرغلط بودن سرزنش کرد، با این جستار به پایان می‌رسد:

«... اسماعیل سیزده‌ساله در پیشاپیش جنبش شیعی پرتوانی که در سال ۸۷۷ شمسی از اردبیل آغاز شده بود، در سال ۸۸۰ شمسی تبریز را فتح کرده و از سکوی حکومت ایران بالا رفت و فریاد برآورد که من امروز از آسمان به زمین فرود آمدم؛ منم سرور و شاهنشاه. با

دموکراسی هنگامی واقعی و پایدار Sustainable است که از اعماق فرهنگ ملی ملت‌ها ریشه گرفته و براساس یک سلسله اصول پذیرفته‌شده‌ی جهانی قوام یابد

حقیقت دارد این است که واقعیت یافتن یک پارچگی سیاسی جهان در آینده‌ی قابل پیش‌بینی عملی نیست. اگر... واقعیت یابد، بی‌تردید، این یک پارچگی، دربرگیرنده‌ی تفاوت‌های هویتی نخواهد بود، چرا که «جداگانه بودن نسبت به دیگران و سربلند بودن از جلوه‌های زندگی ویژه‌ی خود، خاصیت ذاتی هر گروه انسانی است.» (۱۵۱)

فصل چهارم ماهیتی ملی و تاریخی دارد. «پیدایش ایران و قوام یافتن نام این کشور» و این مسأله که نام ایران در میان غربیان به امپراتوری پارس شهرت یافته «ناشی از نارسایی فرهنگی خود باختریان بود. مفهوم و عملکرد State حکومت، کشور را ایرانیان آفریدند و آنان بودند که نخستین نظام حکومتی را به وجود آوردند و این نخستین نظام حکومتی که نخستین بارزه‌ی دولت را پدید آورد، نیز یک نظام فدراتیو بود. به‌گفته‌ی دیگر برای نخستین بار بود که نامی ویژه برای نامیدن یک کشور به‌گونه‌ی ایران آفریده شد» (۱۵۷) در این کشور «گرچه ایرانیان هزاران سال پیش از میلاد مسیح می‌زیسته و... ایلام را باید سرآغاز ایران دانست، ولی ایران به عنوان یک کشور به معنی امروزیین واژه، زندگی سیاسی خود را در چهارچوب یک فدراسیون پنهاور، از ۵۵۰ سال پیش از میلاد آغاز کرد.» (۱۵۹)

تاریخ، زبان، معنویت و دین، عرفان و جغرافیا، هر یک سهمی در عظمت حفظ ایران به عنوان یک واحد مشخص سیاسی و تاریخی و اقلیمی داشته‌اند. ملیتی با هویت متعالی و دیرپا که از عهد هخامنشیان به صورت یک کشور پنهاور با استان‌های متعدد و مستقل، تحت نظارت و حمایت دولتی قوی آغاز به کار کرد. نیکی و عظمت و خردمندی کورش هخامنشی چنان بود که در آیه‌ای از تورات نام وی با شکوه و تجلیل برده شد:

«این پروردگار شماسست... که از کورش می‌گوید. او شبان من است و در زمین آن کند که خواسته‌ی من است...» (۱۶۸)

پس از کورش، داریوش کبیر نقشی عظیم در این امر داشت. در مجموع «نقشی که حاکمان پارسی در فدراتیو هخامنشی در پیشبرد شهروندی بشر داشتند، چنان گسترده و پراهمیت بود که جهانیان این مشترک‌المنافع بزرگ ملت‌های نیمه مستقل را که آنان بنیاد نهادند، در سراسر تاریخ به پارسیان نسبت دادند و کشور ایران را تا همین اواخر Persia می‌خواندند.» (۱۷۱) با هجوم اسکندر مقدونی به ایران، وقفه‌ای در تمدن ایرانی - و در واقع سلسله‌های سیاسی ایرانی - به وجود آمد، اما ظهور ساسانیان به این درنگ تاریخی پایان داد. مجتهدزاده می‌پرسد: «دوران ساسانی را تا چه اندازه می‌شناسیم؟» (۱۷۷) این سؤال مهم است که با خدشه و تشنگی در برخی متون و منابع تاریخی ما را به تأمل دوباره و بازفهمی جستار مهمی از تاریخ ایران فرا می‌خواند.

و نهادهای بین‌المللی مانند مؤسسات دفاع از حقوق بشر و ان‌جی. اوهای بین‌المللی نیز جایز است ولی... هم‌دستی با قدرت‌های خارجی که قصد صدمه‌زدن به منافع و وحدت ملی و یک‌پارچگی سرزمینی کشور را دارند» (۹۹) جایز نیست.

مجتهدزاده در بخشی با عنوان «دموکراسی در ایران» نظریه‌ی خود را به‌مثابه دموکراسی بومی با بهره‌گیری از تجارب جهانی مطرح می‌کند. او بر این باور است که «دموکراسی هنگامی واقعی و پایدار Sustainable است که از اعماق فرهنگ ملی ملت‌ها ریشه گرفته و براساس یک سلسله اصول پذیرفته‌شده‌ی جهانی قوام یابد» (۱۰۴) در این راه ملت ایران هنوز راه درازی در پیش دارد و باید مفاهیمی مانند منافع ملی برای همه روشن شود و فردگرایی و قهرمان‌پرستی و دولت‌زدگی جای خود را به یک سیستم هماهنگ و مبتنی بر درک و تعامل و آموزش همگانی بدهد. «به جای تغییر افراد حاکم، باید سیستم یا فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه تغییر یافته و اصلاح شود تا از تاخت‌وتازهای غیرقانونی فرد یا افراد جلوگیری شده و امکان رسیدن به دموکراسی حاصل آید و این دگرگونی حاصل نخواهد شد مگر از راه توسعه‌ی درک ملی از مفهوم و عملکرد دموکراسی» (۱۰۸) بنابراین «یک جامعه هنگامی رستگاری جمعی خواهد داشت که جمع در آن قهرمان باشد.» (۱۱۱)

فصل سوم درباره‌ی مفهوم هویت و مصطلحات مربوط بدان و بحثی در اهمیت شناخت هویت ایرانی است. نویسنده لاجرم، مفاهیم متعددی را به تمایز تعریف منطقی مورد توجه قرار داده است. از جمله «هویت»، «ملت»، «میهن»، «میهن‌گرایی»، «ملیت»، «ناسیونالیسم»، «ملی‌گرایی»، «حکومت»، «کشور»، «پاتریاتیسم» یا «میهن‌خواهی» و... که هر یک از این مفاهیم می‌باید به‌درستی و با توجه به ضرورت به کار گرفته شود. مجتهدزاده با تکیه بر برخی مؤلفه‌های ادبیات کلاسیک و فرهنگ ایران و نیز بررسی تاریخ ایران، به تبیین هویت تاریخی ایرانیان اقدام می‌کند. به‌نظر او «فلسفه‌ی ایرانی هویت که انسان را اصل و حقیقت می‌شمارد، از سرآغاز تمدن و فرهنگ ایران‌زمین جوشش یافته است. تمدن زرتشتی انسان را موظف می‌داند که در پیکار ابدی نور و ظلمت، به سود نور به میدان آید و تلاش پایان‌ناپذیر خود را بر آن نهد که چیرگی ظلمت و تباهی را مانع نشود... همان‌گونه که در اسلام ایرانی (اسلام شیعی) نیز، بر پیکار حق با باطل تأکید شده است. به‌گفته‌ی دیگر، این تمدن انسان را موظف دانسته است که در جهان با تباهی‌ها مبارزه نماید تا بتواند به سربلندی و پیروزی زندگی کند.» (۱۴۸) در پایان این مبحث، نویسنده با هوشمندی این پرسش را مطرح می‌کند که آیا در دهکده‌ی جهانی و یک‌پارچگی جهانی، «هویت» معنایی دارد؟ پاسخ او این است که «برخلاف این گمان‌ها، آن‌چه

**مجتهدزاده با تکیه بر برخی مؤلفه‌های
ادبیات کلاسیک و فرهنگ ایران و نیز
بررسی تاریخ ایران، به تبیین هویت
تاریخی ایرانیان اقدام می‌کند**

ایرانیان تشیع را که هماهنگی بیشتری با ارزش‌های فرهنگی و سنتی‌شان داشت با آغوش باز پذیرفتند و در سایه‌ی حمایتش کوشیدند هویت فرهنگی و سیاسی خود را تجدید کنند

برجسته می‌سازد و معتقد است: «در سیاست‌های اداری و کشوری، در حالی که آنتیان بی‌گیر دیدگاه ویژه‌ی خود از دموکراسی متکی بر شهروندی افراد بودند، هخامنشیان... سرگرم سامان دادن یک نظام حکومتی بودند؛ متکی بر استقلال گروه‌های فرهنگی یا ملیتی. یک نظام فدرالیته که در آن هویت‌های دینی و فرهنگی مردمان برخوردار از زمینه‌های ملی و فرهنگی گوناگون مورد احترام بوده و... به این ترتیب، شایان توجه است که برابری و دادگری در آن نظام حکومتی باستانی عصاره‌ی کشورداری شمرده می‌شد.» (۲۱۹)

واپسین فصل کتاب، «نسبت ملت، حکومت و سرزمین با یکدیگر در ایران نو» نام دارد. مقاله‌ای چهل صفحه‌ای و به غایت مهم، که هم بصیرتی تاریخی در خواننده ایجاد می‌کند و هم به درک صحیح مفاهیمی که هر روزه مورد استفاده‌ی سیاسیون و روشنفکران و حتی عامه‌ی مردم در ایران است تشریح مساعی می‌کند. تحلیل او، به این نتیجه می‌رسد که «نظام حکومتی کنونی ایران یک نظام دینی است که بر اساس ایده‌آل‌های اسلامی پی‌ریزی شده است و اگر چه در چارچوب حکومت ملت پایه عمل می‌کند، چنان که برای اداره‌ی امور، از پدیده‌هایی چون پارلمان و انتخابات استفاده می‌شود، در مباحث فلسفی حکومت دچار ابهاماتی است که اگر روشن نشود، کار رسیدن به دموکراتی حقیقی را دشوار می‌سازد.» (۲۶۴)

بنابراین شگفت نیست که در این دوره «مردمان ایرانی نخستین مردم در خاورزمین هستند که برای رسیدن به دموکراسی قامت آراستند و در این راه، شگفت نیست که ایرانیان پیش از هر چیز با هر پدیده‌ای، تأسیس عدالت‌خانه را می‌خواهند تا عدل و دادگری و برابری میان مردمان، که سنگ زیربنای دموکراسی در هر جامعه‌ای است در ایران امروز نهاده شود...» (۲۷۰) کلام مجتهدزاده با این عبارت زیبا و ژرف ژان کاتمن که آموزه‌های هگلی به نظر می‌آید - و افزوده‌ی او بر آن سخن، خاتمه می‌یابد:

«هر آن چه در محیط انسانی یافت شود، واقعیت نیافته است مگر آن که نخست در فکر انسان نقش بسته باشد.

دموکراسی بر اساس این قاعده، در جامعه‌ی ایرانی (محیط انسانی ایران) هنگامی واقعیت می‌یابد که در اندیشه‌ی مردمان ایران نقش یافته و مکانیزم عرضه و تقاضا برای دموکراسی را به حرکت درآورده و ما نشانه‌هایی از به حرکت درآمدن این مکانیزم در جامعه‌ی ایرانی در دست داریم.» (۲۷۰)

این مقاله نیز پایان می‌یابد با انتقاد به انتشار پرغلط و ویراسته‌نشده‌ی کتاب از سوی ناشر و امید به این که در چاپ بعدی تنقیح و تصحیح شود و نویسنده نیز در عرصه‌ی پارسی‌نگاری، همتای محتوای عمیق کتابش، تسلطی درخور یابد. والسلام.

«شایان توجه است درحالی که جز برخی نوشته‌های عربی، ایرانیان خود هیچ سند و نوشته‌ای درباره‌ی اوضاع ایران در دوران پیش از اسلام در اختیار ندارند... به آتش کشیده شدن کتابخانه‌های عصر ساسانی از سوی اعراب، مورد تردید برخی کسان قرار می‌گیرد و برخی دیگر حتی وجود کتاب و کتابخانه را در ایران باستان باور ندارند؛ در چنین شرایطی چگونه می‌توان مدعی آگاهی گسترده از اوضاع اخلاقی و اجتماعی و فساد حکومتی و دولتی در دوران ساسانی شد و با جرأت و قاطعیت از تنفر مردم نسبت به حکومت در آن دوران ناشناخته سخن به میان آورد و این موارد را علل اصلی شکست نظامی ایرانیان دانست؟» (۱۸۲-۱۸۳)

وضع سیاسی ایران با ظهور اسلام وارد عصری تازه شد. در این عصر «شاهد درهم‌آمیزی گسترده‌ی دین اسلام و فرهنگ و تمدن گسترده‌ی ایرانی می‌شویم. در این درهم‌آمیزی شگرف است که می‌بینیم چگونه دادگری، که هدف باستانی حکومت ایرانی است، چه گسترده در اسلام چهره می‌گشاید.» (۱۸۵) «فرآمدن اسلام و گسترش آن در فلات ایران اثر ژرفی در این کشور، به‌عنوان یک قدرت سیاسی و یک هویت، اثر فرهنگی و مدنی گسترده‌ای در ایران گذارد. اسلام، دینی تازه و پرنیرو به ایران هدیه کرد و از ایران هدایای فرهنگی و مدنی فراوانی چون اخترشناسی، پزشکی، کیمیاگری (شیمی)، صنایع گوناگون، هنرها و دست‌ساخت‌ها و معماری، فلسفه، عرفان، کلام و قفه و... دریافت نمود... ایرانیان تشیع را که هماهنگی بیشتری با ارزش‌های فرهنگی و سنتی‌شان داشت با آغوش باز پذیرفتند و در سایه‌ی حمایتش کوشیدند هویت فرهنگی و سیاسی خود را تجدید کنند. در پرتو همین درایت ملی و حمایت ژئوپولیتیک بود که ایرانیان نخست استقلال خود را در برابر خلافت عربی به دست آوردند و آن‌گاه از چیره شدن خلافت عثمانی بر ایران و خاور جهان اسلام جلوگیری کردند. به این ترتیب، تشیع با مضامین ایرانیان درآمیخت و با پیدایی، ایران سیاسی را باری داد. درحالی که هویت ایرانی سخت از اندیشه‌ها و ایده‌های اسلامی اثر پذیرفت، در پیدایش تمدن اسلامی نقش بی‌همتایی برعهده گرفت و کشور ایران پیرومندان زبان و شماری از آیین‌ها و ارزش‌های باستانی خود را حفظ کرد.» (۱۸۸ و ۱۸۹)

مجتهدزاده برای فهم مبانی هویت ایران، در فصل پنجم با عنوان «دادگری فلسفه‌ی حکومت ایرانی است» به شاهنامه و گذشته‌ی باستانی ایران بازمی‌گردد. سه مفهوم حکومت، سرزمین و مرز در ایران باستان را روشن می‌کند و با استناد به کهن‌ترین و متقن‌ترین منابع درباره‌ی «حکومت ایران»، «پهنای جغرافیایی» این سرزمین و «مرزهای» آن سخن می‌گوید. آن‌گاه مفهوم محوی «داد» و «عدل» در سنت فرهنگی و سیاسی کهن ایران و اصول مذهب شیعه را

تاریخ، زبان، معنویت و دین، عرفان و جغرافیا، هر یک سهمی در عظمت حفظ ایران به عنوان یک واحد مشخص سیاسی و تاریخی و اقلیمی داشته‌اند.